

## **The Formation of Religious Tolerance in Christianity in Comparison with Islam**

**Behruz Haddadi**\*

(Received: 2020-04-29; Accepted: 2020-10-24)

### **Abstract**

Today, in modern thought, the issue of tolerance with various branches such as political, social, cultural and religious tolerance has become a basic necessity accepted in the world culture and beyond that, much attention has been paid to the issue of religious and social freedoms and pluralism. Given that Western and Christian society throughout history, as many say, has not been tolerant, the question is: How did this idea find its way into Christian culture in the West? Did it have religious and social roots that were forgotten, or did the cultural elements and requirements of the time make this discourse necessary at a particular time? The fact is that despite the positive points about religious tolerance in the life and words of the early Christian leaders, this change was not spontaneous and self-originated from the text and foundations of the religion and tradition of the church, nor did it lead to a continuous tradition. But its acceptance in the late period, which occurred out of compulsion and due to the weakness of the church as well as political and economic interests and other requirements of the modern age (such as democracy, human rights, freedom of expression and thought, etc.), has been a continuation of Protestant developments and religious wars since the seventeenth century, which fundamentally distinguishes it from Islam and the Islamic world. In the Islamic world, under the influence of the practice and tradition of the Prophet and the Imams (AS), a "tradition of tolerance" was formed from the very beginning, which the rulers more or less observed over time. Of course, this does not negate the violent deviant currents in the Islamic world, especially in the present, which have led to Islamophobia in the West through misunderstanding and opportunism.

**Keywords:** Religious Tolerance, Ignorance, Christianity and Islam, Escape from Religion, Islamophobia.

---

\* Assistant Professor, Department of Abrahamic Religions, University of Religions and Denominations, Qom, Iran, haddadi@urd.ac.ir.

# پژوهش‌های ادیبانی

سال نهم، شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۰، ص ۱۲۳-۱۴۷

«مقاله پژوهشی»

## شکل‌گیری مدارای دینی در مسیحیت در مقایسه با اسلام

بهر روز حدادی\*

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۳]

### چکیده

امروزه و در تفکر مدرن، موضوع مدارا با شاخه‌های مختلفی چون مدارای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی به ضرورتی اساسی و اصلی پذیرفته شده در فرهنگ جهانی تبدیل شده و فراتر از آن، به موضوع آزادی‌های دینی اجتماعی و کثرت‌گرایی توجه بسیار شده است. با توجه به اینکه جامعه غربی و مسیحی در طول تاریخ و به شهادت بسیاری، اهل مُدارا نبوده است، پرسش این است که: این اندیشه چگونه به فرهنگ مسیحی در غرب راه یافت؟ آیا ریشه‌های دینی و اجتماعی داشت که فراموش شده بود یا آنکه عناصر فرهنگی و الزامات زمانه در زمانی خاص این گفتمان را ضروری کرد؟ واقعیت آن است که به‌رغم نکاتی مثبت در باب مدارای دینی در سیره و سخنان رهبران اولیه مسیحیت، این تغییر، نه خودخواسته و جوشیده از متن و مبانی دین و سنت کلیسا بود و نه به سنتی مستمر انجامید، بلکه پذیرش آن در دوره متأخر از سرِ ناچاری و به دلیل ضعف کلیسا و نیز مصالح سیاسی و منافع اقتصادی و دیگر الزامات روزگارِ جدید (مانند دموکراسی، حقوق بشر، آزادی بیان و اندیشه و ...) از سده هفدهم و در ادامه تحولات پروتستانی و جنگ‌های دینی بوده و همین، فارق اساسی آن از اسلام و جهان اسلام است. در جهان اسلام، تحت تأثیر سنت و سیره نبوی و ائمه (علیهم‌السلام)، از همان ابتدا «سنتی» در باب مدارا شکل گرفت که حاکمان در طول زمان کمابیش آن را رعایت کردند؛ البته این نافی جریان‌های انحرافی خشونت‌طلب در جهان اسلام، به‌خصوص در زمان حاضر، نیست که با بدفهمی و فرصت‌طلبی موجب اسلام‌هراسی در غرب شده‌اند.

**کلیدواژه‌ها:** مدارای دینی، تساهل، مسیحیت و اسلام، دین‌گریزی، اسلام‌هراسی.

\* استادیار گروه ادیان ابراهیمی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران haddadi@urd.ac.ir

## مقدمه و بیان مسئله

امروزه شاید برای بسیاری از افراد موضوع رواداری دینی موضوعی ساده و مسلّم و ضروری انگاشته شود که در جهان نو و متکثر، از آن گریزی نیست و باید بدان تن داد. تغییرات در بافت‌های اجتماعی جهان، به‌خصوص با تشدید موضوع مهاجرت و نیز آسان‌شدن ارتباط‌ها و تبادل‌های فرهنگی، همگان را به ضرورت همگرایی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و درک و احترام متقابل ترغیب کرده است، به گونه‌ای که مثلاً هم‌اکنون یکی از مسائل مهم میان‌فرهنگی و اجتماعی موضوع ازدواج بین‌الادیانی (Interfaith marriage) است که برخلاف گذشته، چندان موضوعیت نداشت و مقبول نبود؛ ولی ادیان کلاسیک و سنتی، به رغم ضوابط درون‌دینی، با این موضوع به شکلی گسترده مواجه شده‌اند.

موضوع مدارا در گذشته هرگز فضیلت و افتخار نبوده (Stroumsa, 1998: 359) و به‌عکس، آنچه سکه بازار دیانت و تفکر بوده، مفهومی کاملاً مخالف بوده است که گاه از آن با افتخار به تعصب و غیرت دینی یاد می‌شده است (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۱۷۵) تا جایی که سیاست‌مداران بزرگی نیز شعار «یک پادشاه، یک دین و یک قانون» را سر دادند<sup>۱</sup> (Kaplan, 2007: 114). با نگاهی به کتاب مقدس یهودی می‌توان بیش از ده نمونه از توصیه صریح به خشونت و قساوت علیه ناهمدینان،<sup>۲</sup> حتی علیه افراد بی‌گناه و کودکان و زنان ملاحظه کرد،<sup>۳</sup> به گونه‌ای که کار توجیه آن دشوار است و مستمسک خوبی برای آنانی بوده که معتقدند جوهر ادیان، به‌خصوص ادیان ابراهیمی، با خشونت عجین شده است.<sup>۴</sup> پیروان ادیان مختلف نیز گاه این را افتخار خود می‌دانسته‌اند که ضمن التزام به اصول دیانت و عمل به آن، به دیگردینان بی‌اعتنا نباشند و در جذب آنها بکوشند و در صورت لزوم، با توسل به ابزار زور و خشونت، آنها را ناچار از پذیرش آیین و اعتقادات خود کنند. مثلاً در سال ۱۲۴۲، لویی چهارم، پادشاه فرانسه، که کلیسا به او مقام قدیسی داد، ضمن آتش‌زدن علنی تلمود و استنکاف از هر گونه مذاکره با یهودیان، می‌گفت تنها راه مذاکره با هر یهودی فروکردن شمشیر در شکم او است تا جایی که شمشیر توان فرورفتن دارد؛ و همو بود که فرمان کشتار مسلمانان و یهودیان و سوزاندن کتبشان را برای اولین بار صادر کرد (آرمسترانگ، ۱۳۸۳: ۱۸؛ Sapir, 2002: 109). لذا در این نگرش، به هیچ روی مدارا نه حرفی پذیرفته و مطلوب، بلکه اصلی مردود و مرفوض بوده، به گونه‌ای که به قول بعضی، مسیحیت نامدارترین دین تاریخ بوده و

نهاد کلیسا در بیشتر تاریخش نهادی کاملاً خشونت‌گرا بود، هم در حق ادیان غیرمسیحی مانند ادیان چندخدایی یونانی و رومی هم در حق ادیان هم‌خانواده‌ای چون یهودیت و اسلام.

ولتر می‌گفت از میان ادیان جهان مسیحیت بی‌شک دینی است که بیشترین مدارا را القا کرد، اما مسیحیان نامدارترین مردمان بودند (Zagorin, 2003: 7-11). و به قول برنارد لوئیس، از راست‌های افراطی آمریکا، هر کس که در جوامع مسیحی با خشونت با او رفتار می‌شد، به جوامع اسلامی پناه می‌برد (لوئیس، ۱۳۹۳: ۱۳۳). رایماروس معتقد است مسیحیان در جوامع اسلامی از آزادی بیشتری نسبت به جوامع مسیحی بهره‌مند بودند (کونگ، ۱۳۹۴: ۳۹۸). آیر، فیلسوف انگلیسی، در مقاله «منابع خشونت» می‌گوید نام‌داری دینی زیان‌های عمیق‌تری در مقایسه با شکل‌های دیگر ناشکیبایی دینی داشته و توجیه آن نیز دشوارتر است و این نامتعارف است که کسی را که مانند ما فکر نمی‌کند، شکنجه دهیم یا به قتل برسانیم (Zagorin, 2003: 132). از این‌رو، اگر بخواهیم سیر تطورات اندیشه و عمل را در این وادی بکاویم، باید بگوییم بشر مسیری طولانی از نام‌داری و توسل به خشونت را طی کرد تا به خانه تحمل و مدارای دینی رسید و مدت‌های مدید گذشت و بسیاری گفتند و نوشتند و کسانی تاوان سخت دادند تا موضوعاتی چون آزاداندیشی، کثرت‌گرایی دینی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز پذیرفته شد. همین مسئله در مغرب‌زمین، نزد بسیاری موجب شکل‌گیری این عقیده شده است که دین ذاتاً تمایل به خشونت دارد و در نتیجه، باعث شده است به اعمال خشونت بر نقش عمومی کلیساها و تلاش برای ترویج دموکراسی لیبرال در خاورمیانه توجه شود. از دید اینان، دین تمایل عجیب و خطرناکی به خشونت دارد و از این‌رو، باید دسترسی‌اش را به قدرت عمومی محدود کرد و در نتیجه باور به «اسطوره خشونت دینی» معتقدند در مقایسه با ایدئولوژی‌ها و نهادهای سکولار مانند ملی‌گرایی، سکولاریسم و لیبرالیسم، دین عامل خشونت است. لذا دولت مدرن به مثابه پدیدآورنده صلح متولد شد و دین را به عرصه خصوصی راند. از این‌رو، گذار از کلیسا به دولت، نوعی پیشروی تصاعدی از خشونت به صلح بود و آرمان مبارزه با خشونت دینی چندان مهم است که خشونت سکولار برای مقابله با آن تقدیس و توصیه شده است (Cavanaugh, 2009: 8).

حال با این وضع، این پرسش مطرح شده که چگونه مسیحیت غربی با این سابقه، به این باور همگانی در باب مدارای دینی دست یافته و جامعه‌ای که گفتمان غالبش حفظ و یکپارچگی دین را با استفاده از زور و قتل بی‌گناهان جایز می‌دانست، به جایی رسید که خطا و نامنصفانه می‌دانست که کسی به دلیل باور به دینی کشته شود و اینکه چگونه پذیرفت مدارا و آزادی دینی، هم از لحاظ اخلاقی و هم از لحاظ مصلحت سیاسی، مطلوب است و باید در تمامی قوانین و نهادها به آن توجه شود. البته برخی مفاهیم و رفتارها که پایه سیاست‌های دموکرات و لیبرال است، ریشه‌های کهنی در بخشی از سنت غربی، از جمله در رم و یونان باستان و در تفکر و تجربه سیاسی‌اش دارد؛ مثلاً آتن باستان در یک دوره مهمش، به رغم برده‌داری، نمونه دموکراسی شهروندان آزاد بوده است. از نظر اینان، مفاهیم جدید «مدارای دینی» و «آزادی دینی» ریشه‌های غربی دارد و از متفکران پروتستان غیرارتدوکس قرن ۱۶ و ۱۷ متأثر است که مخالف نامداراگری کاتولیکی پروتستانی بودند (جهانگلو، ۱۳۸۰: ۹-۴۲). پیش از ورود به بحث، به چند نکته باید توجه داشت:

**نکته اول** اینکه اصلاً چرا به مدارا و رواداری باید به‌سان ارزش نگریست؟ وقتی فرد یا گروهی آیین و اعتقاداتش را بر حق، و راه خود را یگانه راه نجات می‌داند، چرا با دیگران با مدارا رفتار کند؟ از همین جا است که برخی خود را در توسل به اجبار و خشونت دینی، حامل و اداکننده وظیفه اخلاقی دانسته‌اند که در این صورت مهم نیست دیگر افراد در کوتاه‌مدت درباره رفتارشان چگونه فکر کنند. مثلاً هنگامی که دیواری در حال فروریختن است، مهم‌ترین و اخلاقی‌ترین وظیفه، دورکردن اطرافیان آن از مهلکه است، ولو خود نخواهند. این موضوع شاید از نظر اجتماعی تا حدی پذیرفتنی باشد، ولی مسئله اینجا است که حتی با نیت خوب، ایمان مقوله‌ای نیست که جبرپذیر باشد. گوهر ایمان، همچون گوهر عشق و محبت است که از هر راهی به اندرون جان انسان راه می‌یابد، جز از راه اکراه و اجبار.

**نکته دوم** اینکه مدارا و نقطه مقابلش، یعنی خشونت، انواعی دارد که قدیمی‌ترین و پایه‌ای‌ترین آن مدارای دینی است؛ اما مدارا در ساحت‌های غیردین هم متصور است، از جمله مدارای سیاسی، مدارای اجتماعی، مدارای فرهنگی و ... . شکل‌گیری مدارای دینی بود که اندیشه مدارا را در سایر ساحت‌ها به ذهن آورد و رفته‌رفته پذیرفته شد

(Forst, 2013: 26). از اینجا می‌توان به این پرسش هم پاسخ داد که: آیا مدارای دینی بذاته ارزش است یا ابزار؟ اگر مدارا صرفاً ابزاری موقت باشد، باید به وقت حاجت و به قدر حاجت بدان روی خوش نشان داد و به محض رفع نیاز، از آن دست کشید و به نقطه مقابلش روی آورد؛ ولی واقعیت این است که مدارا، افزون بر اینکه ابزار خوبی برای کشف حقیقت و گسترش دین و تعمیق باورها است، به خودی خود نیز ارزش است و البته شواهدی از قرآن کریم در تأیید آن می‌توان اقامه کرد، مانند آیات: «ما انت علیهم بویکیل» (زمر: ۴۱)، «ما انت علیهم بمسیطر» (غاشیه: ۲۲)، «ان انا الا بشیر و نذیر» (اعراف: ۱۸۸)، «فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر» (کهف: ۲۹)، «لکم دینکم و لی دین» (کافرون: ۶)، «لعلک باخع نفسک» (شعراء: ۳) یا تعبیر مکرر «رها کن آنان را: ذرهم»؛ در کلام علی (علیه السلام) نیز توجیه نیرومندی در باب مدارا و نیک‌رفتاری با دیگر انسان‌ها می‌توان ملاحظه کرد: «الناس صنفان، اما اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق» (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

**نکته سوم** آنکه شاید بتوان گفت رواداری غیر از مدارا است. رواداری دینی در حقیقت به نگاهی اشاره دارد که برای دیگران نیز به شکلی حقانیت قائل است و آنها را در مسیری شایسته و روا می‌بیند یا احتمال می‌دهد، گرچه با مسیر خودش متفاوت است. اما مدارا مفاد و فحوایی متفاوت دارد و دقیقاً اشاره به این دارد که صرف نظر از میزان درستی یا نادرستی آرای دینی دیگران، در مقام عمل و نه در مقام نظر، با دیگران باید مماشات کرد<sup>۵</sup> و آنان را تحقیر و توبیخ نکرد و این منافاتی با حق‌دانستن مسیر خود و نادرست‌دانستن مسیر دیگران ندارد. مثلاً رسول گرامی (ص) شکی در درستی نگاه و مسیر خود نداشت، ولی با این حال در مواجهه با مشرکان با لحنی به‌ظاهر تردیدآمیز می‌فرمود: «أنا و ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین» (سبأ: ۳۴). شاید این آیه را اوج شرح صدر و مدارا با دیگران در دنیای قدیم، از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین رهبر دینی و پایه‌گذار یکی از دو دین بزرگ عالم بدانیم. در اینجا رسول خدا بدون هیچ تردیدی در درستی مسیر خود و اشتباه مخالفان، و صرفاً برای زمینه‌سازی گفت‌وگوها و مواجهه‌های منطقی و عقلانی، این‌چنین می‌فرمود و به دیگران و فکر و اندیشه‌شان در مقام عمل، احترام می‌گذاشت، ولو در مقام نظر، نظر دیگری داشت و همین را مفسران نوعی «انصاف‌خواستن» از خصم دانسته‌اند.<sup>۶</sup>

## ۱. مسیحیت؛ خشونت دینی و شکل‌گیری مدارای دینی

برای بررسی پرونده مسیحیت در زمینه مدارای دینی یا فقدان آن باید این موضوع را در بخش‌ها و شاخه‌های مختلفی بررسی کرد. در این آیین، عیسی مسیح، به روایت کتاب مقدس، صرف نظر از مواجهه‌اش با فریسیان که آنان را ریاکار و مردم‌فریب می‌دانست و کمی به‌تندی می‌گریید، رفتاری مسالمت‌آمیز با دیگران داشت؛ او نه اهل درگیری و نه اهل خصومت، بلکه آموزگار اخلاق بود و مرد محبت و مهرورزی و دستگیری و مدارا.<sup>۷</sup> با آنکه گاه همان فریسیان خواستند با رندی آن حضرت را یا رویاروی جامعه انقلابی و معترض یهودی کنند یا رویاروی حاکم رومی که مقتدرانه فرمان می‌راند، از این دسیسه به‌زیرکی گریخت و به گونه‌ای دوپهلوی سخن گفت که نه بهانه‌ای به دست کسی دهد که او را مخالف رومیان اشغالگر معرفی کنند و نه حرکتی که موجب خشم جامعه یهودیان زیر سلطه رومیان شود (متی ۲۲: ۲۱؛ لوقا: ۲۰: ۲۵). عیسی مسیح تا بود چنین بود؛ اما نکته مهم در مسیحیت همین جا است که بنیان‌گذار مسیحیت، خود چندان در رأس امور باقی نماند و موفق به ایجاد حکومت مطلوب نشد و به روایت مسیحی، مصلوب شد یا آن‌گونه که قرآن کریم می‌فرماید: «بل رفعه الله». طول مدت رسالت آن حضرت را شش ماه تا سه سال نوشته‌اند و لذا طبیعی است عیسی مسیح در این فرصت اندک نه حکومت ظاهری داشت که اوامری حکومتی و مداراگونه صادر کند و نه از لحاظ زمانی چندان حضورش دیرپا بود که به مناسبات مختلف مرام و رویه‌اش را نهادینه کند. تعلیمات پولس، دومین مؤسس مسیحیت، نیز کمتر جنبه اجتماعی و بیشتر جنبه آخرت‌شناسانه داشت؛ ولی او هم اغلب، رفتارش با گروه‌های مختلف مسالمت‌آمیز و به دور از خشونت و سخت‌گیری بود، به‌خصوص که منادی برابری همه مردمانی بود که به مسیح ایمان دارند. البته بعضی از صاحب‌نظران تفکر او را در تقابل با عیسی مسیح در این موضوع می‌دانند (غلاطیان ۳: ۲۸؛ Stanton, 1998, 121).

مسیحیت در دوره پس از مسیح، و تا قبل از تخریب معبد یهودیان در سال ۷۰ میلادی، مشی مسالمت‌آمیزی در پیش گرفت و حتی یهودیان انقلابی از آن انتقاد کردند و از این شاکی بودند که مسیحیان با آنان همراهی نمی‌کنند. مسیحیت در این دوره، که می‌توان آن را «دوره شکل‌گیری» نامید، از هر گونه درگیری با قدرت سیاسی گریزان بود، حتی به قیمت تحمل ریشخندهای یهودیان. با رشد مسیحیت و گسترش فعالیت‌ها

و اجتماعات مسیحیان اولیه، این آیین در وضعیت جدیدی قرار گرفت و دیگر نه بخشی از جامعه یهودی، بلکه گروه جدیدی تلقی شد که می‌تواند بالقوه خطری برای امنیت امپراتوری باشد؛ لذا فشارها و آزارهای شدیدی متوجه آن شد و این مواجهه موجب شکل‌گیری دوره‌ای شد که به آن «دوره جفا» گفته می‌شود و تا سال ۳۱۳ و رسمی شدن مسیحیت ادامه یافت.

نکته جالب آنکه الاهی‌دانان این دوره از لحاظ نظری بیشتر مدافع آزادی دینی و مدارا هستند که طبیعی است، زیرا خود آنان مزه تلخ خشونت دینی را چشیده بودند. این نشان می‌دهد که تا چه حد موقعیت بافتی و اجتماعی و اقتضائات محیط و زمانه می‌تواند بر تفکر متفکران تأثیرگذار باشد. در اینجا فرض را بر این گذاشته‌ایم که دفاع آنان از آزادی دینی و مدارا، صادقانه و نه از سر نیاز و ناچارگی است؛ به خصوص که در این صف کسی چون ترتولیان، پدر الاهیات لاتینی، حضور دارد که از نامداری با مسیحیان شکوه می‌کند. در این دوره الاهی‌دانان مسیحی و آباء اولیه گاه علیه افکار مخالف در جامعه مسیحی تحت عنوان «بدعت» موضع می‌گرفتند؛ اما گرایش به مدارای دینی و شکوه از نبود مدارا نیز بارها در گفته‌ها و نوشته‌هایشان آمده است.<sup>۸</sup> اما از قرن چهارم و با ورود مسیحیت به مرحله بعد از دوره جفا، و با دگرگون شدن اوضاع اجتماعی و رسمی شدن آن، کلاً ورق برگشت و نگاه و نگرش و رفتار کلیسا و نگاه الاهی‌دانان متفاوت با قبل شد و کم‌کم کلیسا از جهات مختلف رنگ عوض کرد (Binder, 2012: 173 & 360). از سویی، افراد بسیاری در جست‌وجوی نام و نان، و بدون اعتقاد قلبی محکم، به مسیحیت گرویدند و کم‌کم به اکثریت تبدیل شدند و همانان، رسوبات فکری و اخلاقی‌شان را نیز به کلیسا آوردند. از سوی دیگر، افراد مخلص و معتقدی که جان‌برکف به مسیحیت وفادار بودند، رفته‌رفته از وضعیت موجود دلزده و دل‌سرد، و درنهایت از جامعه مسیحی جدا شدند و به بیابان‌ها و غارها روی آوردند و اولین موج عرفان مسیحی را ایجاد کردند که در ذاتش نوعی اعتراض و انتقاد به میهمانان تازه‌وارد است. زنان نیز که تا این زمان در کلیسا نقش فعالی داشتند، رفته‌رفته به حاشیه رانده شدند و دامنه حضورشان هر روز کمتر از گذشته شد و بعد از مدتی کلیسا شکلی کاملاً مردانه به خود گرفت.



## ۲. مشکلات و بحران‌های کلیسا در دوره اقتدار

ورود قدرت و ثروت و به تبع آن حضور افراد فرصت‌طلب و تغییر نگرش‌ها در جامعه مسیحی و شکل‌گرفتن اندیشه‌های اعتراضی موجب شد کلیسا برای حفظ اقتدار و یکپارچگی‌اش، به ابزارهای قدرت و اجبار و تحمیل روی آورد و از همین روزها است که جریان‌هایی در مسیحیت به بدعت متهم، و برای سرکوبشان به قدرت و زور متوسل شدند. کلیسایی که تا این زمان خود قربانی خشونت دینی و شاکی آن بود، به عامل و متهم آن تبدیل شد و جای ظالم و مظلوم تغییر کرد و از همه بدتر اینکه کلیسا که تا آن زمان جامعه را متحول می‌کرد، خود در جامعه هضم شد و همه ناخالصی‌ها و نادرستی‌ها به بدنه آن راه یافت و کم‌کم از حالت جنبش انقلابی مردمی به نهادی رسمی و مؤاخذه‌گر و غیرمسئول تبدیل شد. این دوره از پایان دوره جفا تا دوره مدرن ادامه یافت و عنصر قدرت و در کنارش ثروت، نگرش و رویه کلیسا را در برابر جامعه و تدین و ادیان تغییر داد. کلیسا به جای آنکه کانون مشارکت و هم‌فکری باشد، به مجموعه‌ای عظیم با مشکلات و نگرانی‌های بزرگ تبدیل شد که برای رفع آن بیشتر از ابزار اقناع، به ابزار تهدید و خشونت متوسل شد و این مبارزه‌ای چندلایه است که در جبهه مقابل آن افراد مختلف و جریان‌های گوناگونی قرار داشتند، از جمله: جریان‌های بدعت‌آمیز، زنان با اتهام ساحره‌بودن، یهودیان و مخالفان سامی‌گری، هم‌کیشانی که مذهب دیگری اختیار کرده‌اند و مسلمانانی که امپراتوری و قدرت باشکوهی را در جهان آن روز رهبری می‌کردند که در ادامه توضیح آن خواهد آمد.

### ۲.۱. بدعت

«بدعت» (heresy) به معنای انکار هر باور و نظریه‌ای است که در دیانت در مجموع پذیرفته شده و در دو سوی کفر و ایمان کامل است. بنابراین، کسی که به طور کلی دینی را کنار می‌گذارد، «مرتد» (apostate) است. اما بدعت‌گذار کسی است که اصل دیانت را با فهمی متفاوت و بعضاً عقاید نامتعارف می‌پذیرد. مسیحیت از همان سده دوم با ظهور گروه‌هایی مواجه شد که بدعت‌گذار شناخته شدند و مثلاً به تفکرات گنوسی یا مانوی معتقد بودند. یهودیان نیز به بدعت‌گذاری در مسیحیت متهم بودند. از اولین کسانی که در این وادی دست به قلم برد، ایرنئوس، از پدران اولیه کلیسا، در

رساله علیه بدعت‌ها (*Hereses contra*) بود؛ نیز ترتولیان که او نیز الاهی‌دان بزرگ و پدر الاهیات یونانی‌زبان غرب است.

اما از سده چهارم و رسمی‌شدن مسیحیت و همگرایی دین و دولت در امپراتوری روم، موضوع دگراندیشی و بدعت شکل متفاوتی به خود گرفت. تا پیش از دوره اقتدار کلیسا، شاید عقاید مختلف امکان بروز و شکوفایی نداشت یا آنکه اوضاع چندان سخت بود که کسی به معارضه و ناسازگاری با هم‌دین خود فکر نمی‌کرد، اما به مجرد رفع‌شدن خطر دشمن بیرونی، شکاف‌ها و اختلافات درونی سر بر آورد و موضوع افکار معارض در این زمان نه صرفاً نوعی دگراندیشی، بلکه خطری برای یکپارچگی و امنیت و اقتدار کلیسا و امپراتوری بود. به هر حال، در مسیحیت جریان و مکتبی به نام «ادیات ضد بدعت» شکل گرفت و آثار مهمی نوشته شد. مسئله دیگر این است که اتهام بدعت ابزار خوبی برای حذف رقیبان و مخالفان سیاسی به راحت‌ترین و موجه‌ترین شکل بود و از قضا، بیش از نهاد دین، نهاد قدرت سیاسی بود که در مسیحیت از این پوشش سوءاستفاده کرد و موضوع جنگ‌های صلیبی، شکار ساحران و جنگ‌های دینی و یهودی‌کشی با همین حربه توجیه شد و مشروعیت یافت.

## ۲.۲. یهودستیزی یا سامی‌ستیزی

پدیده فوق نیز از موضوعاتی بود که در طول قرون وسطا، کلیسا به شکل‌های مختلف به آن دامن زد و یهودیان قربانی خشم و خشونت مسیحیان و صلیبیان شدند. جالب اینکه در همان زمان‌هایی که یهودیان به‌سختی در میان مسیحیان می‌زیستند، هم‌کیشانان در جهان اسلام با عزت و احترام زندگی می‌کردند. مهم‌ترین اتهام مسیحیت غربی علیه یهودیان این بود که آنها قاتلان مسیح بودند و در بدنه مسیحیت، عامل فساد عقیده و ناشر بدعت‌اند، کودکان مسیحی را می‌ربایند و خونشان را برای نان فطیر استفاده می‌کنند و نیز آب‌ها را مسموم می‌کنند و عامل شیوع بیماری‌هایی چون وبا و طاعون هستند. جالب اینکه افزون بر کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها نیز به این جریان پیوستند و ستیز رهبران پروتستانتیسم مانند لوتر در رساله درباره یهودیان و دروغ‌هایشان (۱۵۴۳)، با این ادعا که مسیح دائم در حال مبارزه با بدعت یهودیان است و اینکه دعای یهودیان کفر و دروغ است و آنان کورانی‌اند که در اسارت اهریمن‌اند، یا

کالون مزید بر علت شد (فلاورز، ۱۳۸۶: ۷۶). نفرت پروتستان‌ها از یهودیان به مراتب فزون‌تر از کاتولیک‌ها بود، تا جایی که امروزه بعضی از نویسندگان تاریخ اروپا لوتر را عامل شکل‌گیری نازیسم و هولوکاست و یهودی‌کشی معاصر می‌دانند (دورانت و دورانت، ۱۳۸۷: ۵۰۳/۶). جریان یهودی‌ستیزی در اروپا هم‌زمان با فروپاشی تفتیش عقاید اسپانیایی در سال ۱۸۲۸ بود که پایان یافت.

### ۲.۳. سحر و جادوگری

یکی از صفحات دل‌خراش تاریخ اروپا تعقیب و آزار بسیاری از زنان به اتهام سحر و جادو بود. این زنان متهم به همین دلیل در دادگاه‌های تفتیش عقاید با مجازات‌های سختی مواجه شدند (بکراش، ۱۳۸۳: ۴۵-۹۰). در باب چندوچون این داستان و اینکه چه کسانی قربانی بودند و چه کسانی عامل قربانی‌کردن و چه چیزی انگیزه قربانی‌کنندگان، بسیار در منابع گفته شده ولی یکی از وظایف دادگاه‌های تفتیش عقاید، مبارزه با جادوگری بود (Bodwen, 2005: 354, 435, 523). جادوگران کسانی بودند که ضمن برقراری ارتباطات خاص با شیاطین، از آنها توانایی‌ها و آگاهی‌های خاصی دریافت می‌کردند (دورانت و دورانت، ۱۳۸۷: ۶/۶۸۱). مهم‌ترین اثری که در چگونگی مبارزه با ساحره‌ها نوشته شد، کتاب معروفی است به نام چکش ساحران که، روایتی است غم‌انگیز از اینکه چگونه انسان‌هایی به خود حق می‌دهند دیگران را به نام دین و مسیح و نجات انسان‌ها با اتهاماتی واهی تحت شدیدترین پیگردهای غیرانسانی قرار دهند.

### ۲.۴. اسلام‌ستیزی

اروپای مسیحی به مدت دو قرن از سال ۱۰۹۵، جنگ ویرانگر و پرتلفاتی را با جهان اسلام و به بهانه‌هایی نه‌چندان واقعی شروع کرد که در مجموع، از تلخ‌ترین رخدادها در مناسبات متدینان به ادیان، در کل تاریخ بشر است. در هشت دوره جنگ، بانیان و جنگ‌افروزان‌شان سه گروه، یعنی سردمداران کلیسا و صاحبان قدرت سیاسی در اروپا از شاهان و امیران و نیز افراد فرصت‌طلب و ماجراجو بودند که هر یک انگیزه خاصی از مشارکت در این جنگ‌ها داشتند (Gonzalez, 2010: 1/345-56). این جنگ‌ها سرانجام با شکست صلیبیان به پایان رسید و البته برای غرب پیامدهای مثبت مهمی داشت، ولی در

مجموع نشان داد که غرب مسیحی چه توان بالقوه‌ای برای ایجاد تنش و کشتار میان صاحبان ادیان دارد. هنوز که هنوز است بسیاری در جهان اسلام، مسیحیت را همان صلیبیان جنگ‌افروز می‌دانند و نمی‌توانند مرزی میان دو گروه متفاوت در جهان مسیحی قائل شوند.

## ۲.۵. هم‌کیش‌گشی

تاریخ کلیسا شاهد است که بسیاری از کسانی که به مسیح ایمان داشتند، به دست کسانی کشته شدند که خود را پیرو مسیح می‌دانستند. صحنه‌های پرقساوت این هم‌کیش‌گشی جنون‌آمیز کاتولیکی پروتستانی یکی از حوادث تلخی است که در ابتدای دوره مدرن یا در اواخر قرون وسطا از سال‌های ۱۵۰۰ تا ۱۶۸۰ به مدت ۱۵۰ سال رخ داد که به کشته شدن بیش از هشت میلیون انسان در آن زمان و مناطق عاری از سکنه انجامید. این تحولات پیامدهای عمیقی داشته که هنوز از خاطره اروپا و مردمانش زدوده نشده و همچنان در داوری‌ها و تصمیم‌گیری‌هایشان تأثیرگذار است و پیامدهایش بر ذهنیت غربی و جهانی آنچنان است که صرفاً به مسیحیت محدود نمانده و عده‌ای به طور کلی قدرت گرفتن دین را عامل خشونت و جنگ‌های دینی می‌دانند.

## ۲.۶. ستیز با عالمان و متفکران

کلیسای کاتولیک در غرب با توجه به راه‌انداختن امپراتوری گسترده‌ای در سراسر اروپا و مناطق دیگر و بهره‌گیری از سه نوع نفوذ و اقتدار دینی، سیاسی و علمی همیشه دل‌نگران از دست دادن این وضعیت بود؛ لذا از هر اقدامی که بوی مخالفت با اصول اعتقادی یا باورهای علمی و شبه‌علمی می‌داد، سخت هراس داشت، زیرا این اختلاف‌ها امکان داشت یکپارچگی و همگرایی میان امپراتوری را بر هم زند. از این‌رو، دادگاه‌های تفتیش عقاید در ادوار مختلف شکل گرفت که هدفش جلوگیری از نفوذ و رشد افکار دگراندیشانه‌ای بود که سازمان کلیسا را به نوعی به خطر می‌انداخت. این دگرستیزی حتی دامن‌گیر بعضی از شخصیت‌های مهم کلیسا همچون ترزای آویلایی شد که امروزه از عارفان و قدیسان همان کلیسای کاتولیک شناخته می‌شوند. سوزاندن ناجوان‌مردانه ژان دارک، قهرمان ملی فرانسه، به اتهام ساحره‌بودن صورت گرفت که البته نمونه‌ای بود

از سوءاستفاده قدرت سیاسی از دین برای پیشبرد اهداف ناشایست خود. داستان طولانی تفتیش عقاید که به سوزاندن و تبعید و آواره‌کردن بسیاری از نخبگان جامعه غربی در دوره‌ای طولانی انجامید، یکی از مصادیق همین رفتار خشن و فاقد مدارا در اروپای قرون وسطا است.

### ۳. شکل‌گیری دو جبهه موافق و مخالفِ توسل به خشونت دینی در مسیحیت

به هر تقدیر، با بروز مسائل داخلی مختلف در جامعه پرتنوع مسیحی از قرن چهارم تا حدود قرن هفدهم، دو نگرش در میان متفکران و الهی‌دانان شکل گرفت و همان‌ها در قالب مدافعان و مخالفان مدارای دینی دو جبهه نیرومند شدند که ادبیات و هواداران خاص و پرشور خود را داشتند. جبهه اول مدافعان اجبار و خشونت دینی بودند. آنها برای اثبات مدعایشان این‌گونه استدلال می‌کردند که نجات انسان‌ها چندان حیاتی و اغماض‌ناپذیر است که به هیچ عذری نباید از آن صرف نظر کرد. چنانچه خانه‌ای در آستانه فروریزی و تخریب است، باید ساکنان بی‌خبر را آگاه کرد و در صورت نیاز، با توسل به زور از مهلکه نجاتشان داد و رضایت اولیه آنها مهم نیست. به بیان دیگر، در اینجا مهم نه رضایت و پسند، بلکه نجات افراد است و در تعارض میان دو مصلحت مهم و اهم باید مصلحت اهم را مقدم شمرد که در اینجا نجات فرد از هلاکت معنوی و ابدی است (Clarke, 2014: 89). از مهم‌ترین مدافعان این نظریه، آگوستین، توماس آکوئیناس (بزرگ‌ترین الهی‌دان مسیحیت و نویسنده کتاب *مدخل الاهیات*)، و نیز مصلحانی چون مارتین لوتر و ژان کالون هستند (بومر، ۱۳۸۰: ۲۲۰). آکوئیناس می‌گفت وقتی جاعلان پول سریعاً به دست مقامات دستگیر و محکوم به اعدام می‌شوند، دیگر چه جای درنگ برای بدعت‌گذاران که رها شوند؟ (نیکفر، ۱۳۷۸: ۷۰-۱۱۹؛ لبروسه، ۱۳۸۵: ۲۳۴۳؛ دُسنرد، ۱۳۹۶: ۲۷، ۸۱-۹۱، 32/57, 81-91؛ Aquinas, 1985: 3; Bauerschmidt, 2013).

اما از سوی دیگر، جبهه دوم با این نظرگاه مخالف بودند. استدلالشان این بود که توسعه دین و نجات مردمان گرچه هدف ارزشمندی است، اما ایمان، باوری قلبی و وجدانی است و نیاز به قانع‌شدن و پذیرفتن و نوعی دلدادگی است و این با اجبار و زور هرگز حاصل نمی‌شود (برنوفسکی، ۱۳۸۵: ۲۴۴). در میان موافقان این رویکرد، می‌توان به بعضی از الهی‌دانان برجسته مسیحی از جمله ترتولیان، پدر الاهیات مسیحیت غربی

و لاتینی، اشاره کرد که از نامداری با ایمان‌داران مسیحی و فشار و آزار امپراتوری روم در قبال مسیحیان شکوه دارد.

نکته جالب اینکه حتی از میان مخالفان این رویکرد، کسی مثل آگوستین در دو دوره متفاوت زندگی‌اش، یعنی قبل از رهبری جامعه مسیحی و هنگام تصدی رهبری آن، دو گونه کاملاً متفاوت می‌اندیشید و این نشان‌دهنده تأثیر قدرت بر اندیشه و عمل متفکران است. آگوستین تا زمانی که صرفاً متفکر بود، مدافع آزادی اندیشه بود ولی وقتی از این کسوت درآمد و سراسقف هیپو شد و جریان‌های معارضی در کلیسا قد علم کردند و بیم از دست رفتن اقتدار دینی و سیاسی می‌رفت، رویکرد اجبار خیرخواهانه را با شعار «وادارشان کن» در پیش گرفت (لابروسه، ۱۳۸۵: ۲۳۴۲؛ Augustine, 1951: 45; Zagorin, 2003: 152). البته مدارای دینی موافقان قدرتمندی چون جان لاک، فیلسوف انگلیسی و نویسنده کتاب *نامه‌ای در باب تساهل*، ولتر و روسو دارد (حدیدی، ۱۳۸۰: ۱۴۱-۱۷۶) که استدلالشان کاملاً متفاوت است.

نکته مهم آنکه نگرش نخست موجب خشونت‌های بسیار در جهان مسیحیت تا دو سه سده اخیر شد و جنگ‌های خونینی در کل اروپا در گرفت که سرانجام با پیمان‌های صلح وستفاليا و آگسبورگ و پذیرش نوعی رواداری دینی و پرهیز از تعرض هر یک از دو جریان کاتولیکی و پروتستانی به یکدیگر و قانون «دین تو را سرزمین یا فرمانروای تو تعیین می‌کند» به پایان رسید و از همان زمان، مرزهای جغرافیایی و سیاسی و دینی اروپا بسته شد که مرزهای کنونی مربوط به آن زمان است (Gonzalez, 2010: 2/173).

از فردای صلح که از سرِ ناچاری و شدت ویرانگری و تخریب رخ داد، کم‌کم این اندیشه در ذهن اروپاییان شکل گرفت که چرا دین‌باوران بر سر معتقدات و باورهای دینی، یکدیگر را تکفیر و بساط آدم‌کشی پهن می‌کنند، در حالی که هیچ کس نمی‌تواند به صورت جزمی، به درستی کیش خود و باطل بودن کیش دیگری مطمئن شود. از این زمان (قرن هفدهم به بعد) بود که انقلاب علمی در اروپا شکل گرفت و به دوره‌ای که بنا به تقسیم‌بندی بعضی «عصر ایمان» (ویل دورانت و کلاً کلیسای کاتولیک) نامیده می‌شد یا دوره خرافات (نویسندگان سکولار)، پایان داده شد و علم و کشفیاتش با کشف روابط میان اشیا و نیز کشف عامل بیماری‌ها و توانمندسازی انسان با اختراع

ماشین، بر جای ایمان نشست که شکل افراطی‌اش علم‌زدگی است که علم را به خدای انسان تبدیل کرد.

در همین زمان بود که فیلسوف بزرگ غرب، جان لاک، رساله مهمی به نام *نامه‌ای در باب تساهل* نوشت و با ایجاد بنیانی فلسفی برای تساهل و ضمن بیان مبنای خشونت و اجبار دینی، به نقد آن پرداخت و توضیح داد که خشونت دینی با هر انگیزه مثبتی نمی‌تواند به هدفش برسد و فقط می‌تواند موجب نفرت و فرار آدمیان از دین‌ورزی شود. زیرا اصلاً مقوله دین چیزی است که باید با اقناع و پذیرش قلبی صورت گیرد و امر قلبی اجبار و اکراه‌پذیر نیست و رسیدن به حقیقت مذهب در جایی است که اجباری در کار نباشد (جونز، ۱۳۷۰: ۲۶۷-۲۷۵). وی در نقد رویه کلیسا می‌گفت هیچ گواهی در دست نیست که نشان دهد خداوند مراقبت از نفوس را به دست قاضی‌های دادگاه‌های مسیحی داده است. وی وظیفه حاکم و دولت مدنی را صرفاً این می‌دانست که از عدالت اجتماعی حراست کند و نباید در امر آخرت و نجات وارد شود (لاک، ۱۳۷۷: ۵۸؛ جهانگیرلو، ۱۳۸۰: ۳۸). صد سال بعد از او، ولتر سخن او را تکمیل کرد: «تساهل چیست؟ پیامد طبیعی انسانیت ما است. ما همگی محصول ضعف و سستی هستیم. اهمال‌کار و جایز‌الخطا. پس بیاییم حماقت‌های همدیگر را ببخشیم» (همان: ۴۱).

به هر حال، غرب بعد از دوره‌ای طولانی از نامداری، شاهد چرخشی اساسی در نگرش به دین و جامعه و سیاست شد و از همین زمان به بعد دین به حوزه خصوصی و تمایلات قلبی اشخاص محدود، و از دخالت در حریم عمومی برکنار شد و رفته‌رفته عرفی‌گرایی و فردگرایی شکل گرفت که ادامه‌اش شکل‌گیری اندیشه‌های آزادی دینی، کثرت‌گرایی دینی و امثال آن است.

#### ۴. اسلام و مدارای دینی؛ تاریخچه و آموزه‌ها

اسلام فاصله‌ای پانصدساله با مسیحیت داشت، ولی وضعیت مدارای دینی در این دین و اردوگاه آن متفاوت بود؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ از آغاز رسالت خود با شعار «لا اکراه فی الدین» و برخلاف آنچه بدخواهان، اسلام و پیامبر را دین شمشیر و خشونت نامیده‌اند (آرمسترانگ، ۱۳۸۳: ۲۰)، شیوه‌ای مسالمت‌آمیز در پیش گرفت و با مردم به نرمی و مهربانی رفتار می‌کرد و هر گاه ناگزیر از جنگی دفاعی، نه هجومی، و توسل به ابزار قدرت

می‌شد، فرماندهان و سپاهیان را به رعایت اخلاق انسانی در جنگ سفارش، و توصیه می‌کرد از خونریزی و آزار بی‌گناهان، از جمله زنان و کودکان، پرهیزند، و از رفتار ناجوان‌مردانه مانند مسموم کردن آب‌ها و قطع درختان و آتش زدن سرزمین‌ها و تعقیب و کشتن سربازان فراری و آسیب‌رساندن به زنان و کودکان دوری کنند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۰: ۲۲۷/۲).

پیامبر (ص) همچنین بر گذشت و مهربانی تأکید خاص داشت و همین مشی مسالمت‌آمیز، که در جهان آن روز کاملاً بی‌سابقه بود، هم در ادبیات و تفکر اسلامی انعکاس یافت (اسفندیاری، در: گروه نویسندگان، ۱۳۹۷: ۵۴) و هم موجب شد در دوره‌های بعد نیز حاکمان صرف نظر از میزان التزام واقعی‌شان به اسلام، دست‌کم به عمل به سنت رسول خدا ﷺ تظاهر، و با دیگر ادیان به‌خوبی رفتار کنند و آنان را مجبور به تغییر آیین نکنند و البته زمینه را برای پیوستن‌شان به آخرین برنامه الهی و پذیرش این پیام فراهم آوردند. از این‌رو جنگ‌های پیامبر همگی جنبه تدافعی و نه تهاجمی داشت (مطهری، ۱۳۷۰: ۴۰). اصلاً در اسلام، برخلاف مسیحیت، چیزی به نام «جنگ مقدس» نداریم و به‌عکس، قرآن کریم به پیامبر ﷺ می‌فرماید: «و ان جنحوا لسلّم فاجنح لها». لذا می‌توان گفت مدارا در اسلام به این دلیل به سستی محکم و مستمر تبدیل شد. این سنت حسنه سپس در رفتار و گفتار امامان معصوم (علیهم‌السلام) نیز ادامه یافت و آنها نیز رفتاری توأم با تکریم و مدارا با مردم داشتند که با مروری بر سرگذشت‌شان، نمونه‌های فراوانی از مهربانی با افراد پرخاشگر یا مخالف اندیشه می‌یابیم. مثلاً رفتار ائمه (علیهم‌السلام) در مواجهه با پدیده بدعت و زندقه، برخلاف خلفا و هم‌پیمانانشان در فرقه‌های دیگر، رفتاری انسانی و طبیعیانه بود و آنها ضمن احترام و تکریم به اهل زندقه و بدعت، به سخنان و استدلال‌هایشان خوب گوش فرا می‌دادند و سپس گفت‌وگو می‌کردند و نگاه و نگرش خود را بیان می‌کردند و به هیچ روی به ابزار طرد و لعن و نفرین و تحقیر روی نمی‌آوردند.

این منش و نگرش پیامبر اکرم ﷺ و خاندان گرامی آن حضرت موجب شد مدارای دینی به معیاری اصیل و محکم و به نوعی «سنت» در جامعه اسلامی تبدیل شود. به بیان دیگر، پیامبر اکرم ﷺ مزیت مهمی داشت که مسیح و مسیحیت فاقد آن بودند. حضرت رسول ۲۳ سال فرصت داشت تا مرام و رویه‌اش را به مردم القا و دولتی در مدینه ایجاد کند و علاوه بر دو عنوان قبلی «امین» و «نبی»، در مقام امیر هم در جامعه حضور داشته باشد و پایه‌گذار سنتی مستمر و بی‌سابقه در این امپراتوری عظیم شود.



آن حضرت مزاحمت‌های بسیار، به‌خصوص از ناحیه یهودیان، تحمل کرد؛ اما این رفتارهای ناشایست نتوانست پیامبر را از ترسیم الگوی بی‌سابقه و مطلوبش در حکومت‌داری باز دارد. لذا ضمن مدارای تامّ و تمام با دیگر ادیان، نمونه مد نظر خود را در حکومت اجرا کرد که در این الگو، آزادی دینی و پرهیز از اکراه و اجبار در دین اصلی اساسی بود. رسول گرامی اسلام در این مرحله، به نظر نیز قناعت نکرد و خود مدافع بزرگ مدارای دینی و پرهیز از انتقام‌جویی و خونریزی بود. اوج رفتار کریمانه و انسانی ایشان به هنگام فتح مکه و در اوج قدرت آن حضرت رخ داد که سپاهیان خشمگینی را که زخم‌های بسیار از مشرکان مکه تحمل کرده بودند و شعار «الیوم یوم الملحمة» می‌دادند، آرام کرد و به آنها شعار دیگری آموخت: «الیوم یوم المرحمة»، یعنی «امروز روز گذشت و مهربانی است». ایشان پس از شکست کامل مشرکان کینه‌توز مکه، به جای راه‌انداختن حمام خون، همه را بخشود و با همین رفتار بزرگوارانه‌اش، مقدمات شکل‌گیری بزرگ‌ترین امپراتوری دینی را فراهم کرد که گفتمان برترش در سراسر گیتی نظیر نداشت.

همین سنت پیامبر را خاندان ایشان ادامه دادند. امامان معصوم (علیهم‌السلام)، چه در آموزه‌های خود و چه در رفتارها و خلقیاتشان، منادی و مشوق تکریم انسان‌ها و پرهیز از خشونت و اجبار و حتی واکنش تند در برابر بعضی گفتارها یا رفتارهای ناشایست کافران و مشرکان بودند و همین کافی بود که در ادوار بعد، حتی امیرانی که اعتقاد عمیقی به اسلام نداشتند، از بیم واکنش اجتماعی، به سنت آن حضرت رفتار کنند و در جنگ‌ها و منازعات، اصول انسانی و اصل عدم اکراه و اجبار را کمابیش رعایت کنند. مثلاً غرب خاطرات خوشی از رفتار صلاح‌الدین ایوبی در جنگ‌هایش داشته است (هرش، ۱۳۸۵: ۱۱)، با آنکه همین سردار با هم‌کیشان خود از مذهب دیگر به‌سختی رفتار کرد که دلایل و تحلیل خاص خودش را دارد. رویه‌ای بهتر و منطقی‌تر را در میان حاکمان آل‌بویه می‌توان دید (مفتخری و دیگران، ۱۳۹۱: ۷۹). البته در طول زمان، استفاده از اتهام و حربه بدعت و زندقه ابزار خوبی در دست بعضی از حاکمان برای حذف و تسویه‌حساب با مخالفان سیاسی‌شان و دین‌مداران بی‌بهره از این فرهنگ و سنت بود؛ همچنان که در دوره معاصر نیز گروه‌های تکفیری و افراطی با برداشت‌های جاهلانه و گاه مشکوک، به خشونت روی آوردند و تصویری نادرست از اسلام در نگاه غربیان ایجاد کردند.

## ۵. چگونگی و چرایی شکل‌گیری اندیشه مدارا در غرب

اما چرا در غرب با این سابقه، اندیشه مدارا شکل گرفت و مدارای دینی به انواع دیگرش نیز تسری یافت؟ با توجه به نبود سابقه و سنتی تاریخی، دو علت برای این مسئله ذکر شده است: اول ضعف اقتدار کلیسا و رشد و توسعه بی‌اعتنایی یا بی‌اعتقادی دینی و دوم مصلحت سیاسی و منافع اقتصادی (Zagorin, 2003: 75). کاهش تب حساسیت دینی در جامعه کافی است که به خودی خود مانع پاره‌ای از رفتارهای خشونت‌آمیز شود. به قول برخی از صاحب‌نظران، رنسانس اروپا از وقتی آغاز شد که قدرت کلیسا به نفع تعصبات قومی و محلی فروکاهید، اما تمدن اسلامی از وقتی به رکود و انحطاط افتاد که در آن تعصبات قومی و ملی، وحدت و تسامح را از میان برد (زرین‌کوب، ۱۳۵۵: ۱۰).

دربارهٔ عامل دوم، از دست دادن تاب و توان و سرمایه‌های فکری و مادی در طول جنگ‌های ویرانگر دینی که دست‌کم دو سده طول کشید، مدارا را به هدف و مطلوب مثبت، بلکه شرک‌متر و آخرین چاره برای کسانی تبدیل کرد که از همدیگر متنفر بودند، اما جنگ را تحمل‌ناپذیر می‌دیدند (عنایت، بی‌تا: ۶۳). لذا مدارای دینی نه از سر باور به آزادی دین یا بی‌اهمیت‌بودنش، بلکه از سر خستگی و فرسودگی معنوی و مادی شکل گرفت؛ اما این موضوع نقطه آغاز بود و بعدها تبیین‌ها و توجیهاات عقلی فلسفی یافت و روزبه‌روز قوی‌تر شد.

مشکل مسیحیت در طول تاریخ، به‌خصوص قرون وسطا و دوران قدرتمندی آن بود که مدارا به اصل و سنتی محکم تبدیل نشد و همین راز تفاوت اسلام و مسیحیت است. مسیحیت با آنکه در پیشینه و ادبیات دینی‌اش شواهد و نمونه‌های مختلفی در باب مدارا و سازش و محبت دارد، نتوانست به سنتی پیوسته و پایا تبدیل شود؛ زیرا مدت حضور عیسی مسیح در جامعه کوتاه بود که مورخان مسیحی آن را میان شش ماه تا سه سال گفته‌اند و اینکه عیسی مسیح یا اصلاً در اندیشه ایجاد حکومت دینی نبود یا نتوانست و فرصت آن را نیافت؛ لذا این گفته‌ها نتوانست به فرمول و قاعده رفتاری و سنت دینی تبدیل شود. در نتیجه، می‌توان گفت مسیحیت جز در برهه‌ای کوتاه و آن هم در مقام نظر و کمتر در مقام عمل، نگرش مداراگونه ندارد و از این‌رو، به محض به دست گرفتن قدرت و در اختیار داشتن ثروت و نفوذ اجتماعی، خشونت دینی به شکل‌های مختلف علیه افراد در داخل و خارج دیانت روا داشته شد. این ماجرا در حالی در غرب و مسیحیت رخ می‌دهد که این آیین خود را آیین رحمت و مهر می‌داند و هر از چندی

به جملات به‌یادماندنی و جذاب مسیح استناد می‌شود و دین مخالف، یعنی اسلام، به خشونت و دین شمشیر شناسانده می‌شود.

طبیعی است که با این وضعیت و در دوره‌های بعد و به‌خصوص با رشد مسیحیت و اقبال به آن، هم متفکران و نظریه‌پردازان مسیحی همچون آگوستین و آکوئیناس و هم گردانندگان کلیسا و اصحاب قدرت سیاسی مصلحت را در این بینند که مردم را ولو با جبر و اجبار، به سمت و سوی واحدی هدایت کنند، زیرا مدیریت و رهبری جامعه‌ای یک‌دست بسیار راحت‌تر و مطمئن‌تر است. اما از این واقعیت اجتماعی و انسانی غافل‌اند که «القسر لایدوم» و توسل به ابزار قدرت و خشونت، شاید در کوتاه‌مدت موفق باشد، ولی در درازمدت محکوم به زوال و شکست است که البته بعد از چندین سده این چنین شد.

### نتیجه

مدارا در سنت غربی نه برآمده از سنت دینی، بلکه معلول ضعف کلیسا و قوت گرفتن جریان‌های اجتماعی و فکری در عصر مدرن و نیز بر اساس مصلحت سیاسی و منافع اقتصادی بود و این برخلاف جهان اسلام است که سنت مدارا ریشه در سیره نظری و عملی معصومان (علیهم‌السلام) داشت. شاید این اندیشه به ذهن خطور کند که مدارای دینی، هم در جامعه غربی و هم جهان اسلام، با ملاک‌ها و مبانی مختلف پذیرفته شده است و با رسیدن به نتیجه واحد، اختلاف مبانی اهمیت چندانی ندارد؛ مهم نتیجه است که به دست آمده است. اما واقعیت این است که شاید در کوتاه‌مدت داستان از این قرار باشد، ولی رویکردی که به مدارای دینی به مثابه شر یا تاکتیکی موقت می‌نگرد، ممکن است با تغییر معادل‌های اجتماعی و پررنگ شدن موضوعاتی چون تمامیت ملی و دینی و یکپارچگی و وحدت اجتماعی با آن خداحافظی کند و در سطح جهانی، باید هر آن نگران بود که خشونت دینی و اجبار دیگران، تحت عنوان‌هایی تجویز و اجرا شود. اما در جایی که مدارا به مثابه ارزشی مهم و همیشگی تعریف و تثبیت شود، چنین اتفاقی نامحتمل است. از این رو، باید به مبنا و گفتمانی درست در این خصوص دست یافت. به همین ترتیب می‌توان در موضوع امنیت و صلح جهانی به نگرش‌ها و منش‌های پایدار سیاسی رسید.

## بی‌نوشت

1. “Une foi, une loi, un roi”—one faith, one law, one kink.

۲. عده‌ای نیز بعضی از آیات قرآن را در تشویق به جهاد و قتال با مشرکان این‌گونه فهمیده‌اند، در حالی که جهاد در عصر نبوی جنبه تدافعی یا پیشگیرانه داشته است نه ابتدایی و تهاجمی.

۳. تمایل به خشونت گاه در مبادی اولیه دین، گاه در تفسیر و نگاه مفسران دین، و گاه در رویه و عمل کسانی که به دین عمل می‌کنند دیده می‌شود ولی آنگاه که در اصل دین و هسته مرکزی آن به خشونت تمایل نشان داده شود، شکل متفاوتی به خود می‌گیرد. در کتاب مقدس عبری بیش از ده بار دستور به خشونت صریح داده شده که کار توجیه را دشوار می‌کند، از جمله: قتل همه مردم مدیان (اعداد ۳۱)، کشتار داخلی یهودیان به دلیل تخلفات (خروج ۲۷: ۳۲)، کشتار مردم عوج (تثنیه ۳)، کشتار مردم عمالیق، حتی زنان و کودکان بی‌گناه آنان و تهدید یهوه که انتقام را از هفت نسل می‌گیرم (۱ سموئیل ۱۵)، داستان یوشع و متوقف کردن خورشید برای تکمیل کشتار (یوشع ۱۰)، کشتار کثیری از ایرانیان به دسیسه یهودیان ساکن ایران (استر: ۹) و ... که این ذهنیت را ایجاد می‌کند که گویی مهم‌ترین رسالت قوم برگزیده قتل و غارت و اسارت مردمان بی‌گناه سایر سرزمین‌ها طبق رسالتی آسمانی است. البته در جانب مخالف، نقل‌های مختلفی هست که مؤید رویکرد محبت‌آمیز است. مثلاً در تلمود آمده است: «خداوند همیشه همراه و هوادار کسانی است که قربانی خشونت و آزار شدند. اگر انسان عادل به دست انسان شریری آزار دید، خداوند با آن شخص عادل آزرده‌اند است. اگر شخص شریری به دست فرد دیگری تحت آزار قرار گرفت، خداوند با فرد آزرده‌اند است. اگر شخص شریری از فرد عادل آزار دید، خداوند با همان آدم شریر آزرده‌اند و علیه شخص آزرده‌نده است». یا این سخن سیاست‌پسند کاستلیو، الاهی‌دان برجسته مدافع رواداری و مخالف کالون که می‌گوید: «دفاع از آموزه‌های دینی، به کشتن یک انسان نیست. این کار صرفاً کشتن یک انسان است. هنگامی که اهالی ژنو سروتوس را کشتند از آموزه‌های دینی دفاع نکردند؛ آنها انسانی را کشتند» (Zweig, 1951: 101; Zagorin, 2003: 62).

۴. جان هیک، فیلسوف دین مسیحی، از متفکرانی است که به مسئله خشونت و مدارا در ادیان مختلف پرداخته است. به گفته او، دینداران چنان در طول تاریخ عمل کرده‌اند که گویا تنها آرمانی که خداوند واقعاً از آن حمایت می‌کند صنعت اسلحه‌سازی است (هیک، ۱۳۸۲: ۲۶۸). برخی از نویسندگان معاصر نیز با تأکید بر اصطلاح «اسطوره خشونت دینی» گفته‌اند فقدان مدارای دینی جزء ماهیت یکتاپرستی است (شوپنهاور) و اسلام از دین‌هایی است که به خشونت دینی خدمت رسانده و تقابلی میان خشونت سکولار با خشونت دینی تصور کرده‌اند که اولی برای زدودن خشونت دینی لازم است و اینکه به قول ابن‌خلدون، در کانون عصبیت تاریخ‌ساز، دین قرار دارد و خشونتی که در احکام فقه هست، خشونت ساختاری حقوقی است و کلاً دین در کاربست خشونت سخت‌گیر

- نموده، بلکه بدان میدان داده است و از «الاهیات خشونت» سخن به میان آورده‌اند (نیک‌فر، ۱۳۸۸). ولی این پرسش بجا است که: شواهد عینی و تاریخی در تأیید این تصورات کدام است؟ شواهد اتفاقاً عکس داستان را در طول تاریخ اسلام اثبات می‌کند.
۵. نک.: خرماهی، «مدارا در قرآن»؛ بشیریه، در: گروه نویسندگان، ۱۳۹۷: ۶۸.
۶. درباره تفاوت مدارا و تسامح و تساهل نک.: مینوی، در: گروه نویسندگان، ۱۳۹۷: ۲۱۶.
۷. چندی پیش رضا اصلان کتابی به نام شورشی/غیور (Zealot) نوشت و استدلال کرد که عیسی مسیح نه نجات‌دهنده آسمانی (الگوی رایج مسیحیت) بلکه آموزگار اخلاق و مردی انقلابی بود. ترجمه فارسی کتاب را، به قلم فاطمه صادقی، انتشارات نگاه معاصر منتشر کرده است.
۸. بگذراید اگر کسی می‌خواهد، خدا را بپرستد و اگر کسی می‌خواهد، دیگری را.

## منابع

- آرمسترانگ، کارن (۱۳۸۳). محمد، ترجمه: کیانوش حشمتی، تهران: حکمت.
- ابن اثیر (۱۹۶۰). *الکامل فی التاریخ*، قاهره: دائرة المعارف.
- برنوفسکی، جیکوب (۱۳۸۵). سنت روشنگری، ترجمه: لیلا سازگار، تهران: آگاه.
- بکراش، دבורا (۱۳۸۳). *تفتیش عقاید*، ترجمه: مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس.
- بومر، فرانکلین لوفان (۱۳۸۰). *جریان‌های بزرگ در تاریخ اندیشه*، ترجمه: حسین بشیریه، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۰). *تفاوت و تساهل*، تهران: مرکز.
- جونز، او. ت. ف. (۱۳۷۰). *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه: علی رامین، تهران: امیرکبیر.
- حدیدی، جواد (۱۳۸۰). *رهروان حقیقت*، تهران: جهاد دانشگاهی.
- دُسنرد، سورن (۱۳۹۶). *مسیحیت و اعتراض در سده بیستم*، ترجمه: جعفر فلاحی، تهران: نگاه معاصر.
- دورانت، ویل (۱۳۸۷). *تاریخ تمدن: اصلاح دینی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۵). *کارنامه اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- عنایت، حمید (بی‌تا). *جهانی از خود بیگانه*، تهران: فرمند.
- فلاورز، سارا (۱۳۸۱). *اصطلاحات*، ترجمه: رضا یاسایی، تهران: ققنوس.
- کونگ، هانس (۱۳۹۴). *ساحت‌های معنوی ادیان جهان*، ترجمه: حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات ادیان و مذاهب.
- گروه نویسندگان (۱۳۹۷). *تساهل و تسامح*، تهران: آفرینه.

لابروسه، الیزابت (۱۳۸۵). *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها، ویراسته: وایتر، تهران: سعاد لاک، جان (۱۳۷۷). نامه‌ای در باب تساهل، ترجمه: شیرزاد گل‌شاهی کریم، تهران: نی. لوئیس، برنارد (۱۳۹۳). خاورمیانه: دو هزار سال تاریخ از ظهور مسیحیت تا امروز، ترجمه: حسن کامشاد، تهران: نی.*

مطهری، مرتضی (۱۳۷۰). *جهاد و موارد مشروعیت آن، تهران: صدرا. مفتخری، حسن؛ و دیگران (۱۳۹۱). «مدارای دینی و مذهبی در عصر آلبویه»، در: تاریخ و فرهنگ و تمدن اسلامی، س ۳، ش ۶، ص ۷۹-۱۰۰. نیک‌فر، محمدرضا (۱۳۸۸). «الاهیات شکنجه»، در:*

[https://zamaaneh.com/nikfar/2009/09/post\\_125.html](https://zamaaneh.com/nikfar/2009/09/post_125.html)

نیک‌فر، محمدرضا (۱۳۷۸). *خشونت، حقوق بشر، جامعه مدنی، تهران: نی. هرش، لسینگاثر سیلویا (۱۳۸۵). عقلانیت و تساهل در اسلام، ترجمه: فریده فرنودفر، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.*

هییک، جان (۱۳۸۲). *بعد پنجم: کاوشی در قلمرو روحانی، ترجمه: بهزاد سالکی، تهران: قصیده‌سرا.*

Aquinas, Thomas (1985). *Summa Theologia*, Franklin Classics.

Augustine (1951). *Letters*, New York: Fathers of the Church.

Bauerschmidt, Frederick Christian (2013). *Thomas Aquinas Faith, Reason, and Following Christ*, UK: Oxford University press.

Bodwen, J. (2005). *Christianity the Complete Guide*, Continuum.

Cavanaugh, William (2009). *The Myth of Religious Violence*, New York: Oxford University Press.

Clarke, Steve (2014). *The Justification of Religious Violence*, Oxford: Wiley-Blackwell.

Forst, Rainer (2013). *Toleration in Conflict: Past and Present*, Cambridge University Press.

Gonzalez, Justo (2010). *The Story of Christianity*, New York: Harper One.

Kaplan, Benjamin J. (2007). *Divided by Faith-Religious Conflict and the Practice of Toleration in Early Modern Europe*, Belknap Press.

Sapir, Abu Anna (2002). *Religious Violence between Christians and Jews*, New York: Palgrave.

Stanton, Graham (1998). *Tolerance and Intolerance in Early Judaism and Christianity*, UK: Cambridge.

Binder, Stéphanie E. (ed.) (2012). *Tertullian, On Idolatry and Mishnah Avodah Zarah: Questioning the Parting of the Ways between Christians and Jews*, Brill.

Zagorin, Peter (2003). *How the Idea of Tolerance Came the West*, Princeton University Press.

Zweig, Stefan (1951). *Castillo against Calvin or Conscience against Violence*.

## References

- Aquinas, Thomas. 1985. *Summa Theologia*, Franklin Classics.
- Armstrong, Karen. 2004. *Muhammad*, Translated by Kiyanush Heshmati, Tehran: Hekmat. [in Farsi]
- Augustine. 1951. *Letters*, New York: Fathers of the Church.
- Bachrach, Deborah. 2004. *Taftish Aghaed (The Inquisition)*, Translated by Mahdi Haghigatkah, Tehran: Ghoghnu. [in Farsi]
- Bauerschmidt, Frederick Christian. 2013. *Thomas Aquinas Faith, Reason, and Following Christ*, UK: Oxford University press.
- Baumer, Franklin Le Van. 2001. *Jaryan-hay Bozorg dar Tarikh Andisheh (Main Currents of Western Thought)*, Translated by Hoseyn Bashiriye, Tehran: Center for the Recognition of Islam and Iran. [in Farsi]
- Binder, Stéphanie E. ed. 2012. *Tertullian, On Idolatry and Mishnah Avodah Zarah: Questioning the Parting of the Ways between Christians and Jews*, Brill.
- Bodwen, J. 2005. *Christianity the Complete Guide*, Continuum.
- Bronowski, Jacob. 2006. *Sonnat Roshangari (The Tradition of the Enlightenment)*, Translated by Leyla Sazgar, Tehran: Agah. [in Farsi]
- Cavanaugh, William. 2009. *The Myth of Religious Violence*, New York: Oxford University Press.
- Clarke, Steve. 2014. *The Justification of Religious Violence*, Oxford: Wiley-Blackwell.
- Dosenrode, Soren. 2017. *Masihiyat wa Eteraz dar Sadeh Bistom (Christianity and Resistance in the 20th Century)*, Translated by Jafar Fallahi, Tehran: Contemporary Look. [in Farsi]
- Durant, Will. 2008. *Tarikh Tamaddon: Eslah Dini (The Story of Civilization: The Reformation)*, Tehran: Scientific and Cultural. [in Farsi]
- Enayat, Hamid. n.d. *Jahani az Khod Biganeh (The World Alien to Itself)*, Tehran: Farmand. [in Farsi]
- Falawarz, Sara. 2002. *Estelahat (Expressions)*, Translated by Reza Yasayi, Tehran: Ghoghnu. [in Farsi]
- Forst, Rainer. 2013. *Toleration in Conflict: Past and Present*, Cambridge University Press.

- Gonzalez, Justo. 2010. *The Story of Christianity*, New York: Harper One.
- Hadidi, Jawad. 2001. *Rahrowan Haghghat (Wayfarers of Truth)*, Tehran: The Academic Center for Education, Culture and Research. [in Farsi]
- Hick, John. 2003. *Bo'd Panjom: Kawoshi dar Ghalamro Rohani (The Fifth Dimension: An Exploration of the Spiritual Realm)*, Translated by Behzad Saleki, Tehran: Ghasideh Sara. [in Farsi]
- Horsch, Silvia. 2006. *Aghlaniyat wa Tasahol dar Islam (Rationality and Tolerance in Islam)*, Translated by Farideh Farnudfar, Qom: University of Religions and Denominations. [in Farsi]
- Ibn Athir. 1960. *Al-Kamel fi al-Tarikh (The Complete History)*, Cairo: Encyclopedia. [in Arabic]
- Jahanbeglu, Ramin. 2001. *Tafawot wa Tasahol (Difference and Tolerance)*, Tehran: Markaz. [in Farsi]
- Jones, William Thomas. 1991. *Khodawandan Andisheh Siyasi (Masters of Political Thought)*, Translated by Ali Ramin, Tehran: Amirkabir. [in Farsi]
- Kaplan, Benjamin J. 2007. *Divided by Faith-Religious Conflict and the Practice of Toleration in Early Modern Europe*, Belknap Press.
- Kung, Hans. 2015. *Sahat-hay Manawi Adyan Jahan (Spiritual Dimensions of the World Religions)*, Translated by Hasan Ghanbari, Qom: Center for the Study of Religions and Beliefs. [in Farsi]
- Labrosse, Elizabeth. 2006. *Farhang Tarikh Andisheh-ha (Dictionary of the History of Ideas)*, Edited by Wiener, Tehran: Soad. [in Farsi]
- Lewis, Bernard. 2014. *Khawarmiyaneh: Dohezar Sal Tarikh az Zohur Masihiyat ta Emruz (The Middle East: 2000 Years of History From the Rise of Christianity to the Present Day)*, Translated by Hasan Kamshad, Tehran: Ney. [in Farsi]
- Locke, John. 1998. *Nameh-yi dar Bab Tasahol (A Letter Concerning Toleration)*, Translated by Shirzad Golshahi Karim, Tehran: Ney. [in Farsi]
- Moftakhari, Hasan, et al. 2012. "Modaray Dini wa Mazhabi dar Asr Al Buyeh (Religious Tolerance in the Age of the Buyid Dynasty)", in: *History, Culture and Islamic Civilization*, yr. 3, no. 6, pp.79-100. [in Farsi]
- Motahhari, Morteza. 1991. *Jehad wa Mawared Mashruiyat An (Jihad and Its Legitimacy)*, Tehran: Sadra. [in Farsi]



- Nikfar, Mohammad Reza. 1999. *Khoshunat, Hoghugh Bashar, Jameeh Madani (Violence, Human Rights, Civil Society)*, Tehran: Ney. [in Farsi]
- Nikfar, Mohammad Reza. 2009. "Elahiyat Shekanjeh (Theology of Torture)", in: [https://zamaaneh.com/nikfar/2009/09/post\\_125.html](https://zamaaneh.com/nikfar/2009/09/post_125.html)
- Sapir, Abu Anna. 2002. *Religious Violence between Christians and Jews*, New York: Palgrave.
- Stanton, Graham. 1998. *Tolerance and Intolerance in Early Judaism and Christianity*, UK: Cambridge.
- Writers Group. 2018. *Tasahol wa Tasamoh (Tolerance and Ignorance)*, Tehran: Afarineh. [in Farsi]
- Zagorin, Peter. 2003. *How the Idea of Tolerance Came the West*, Princeton University Press.
- Zarrinkub, Abd al-Hoseyn. 1976. *Karnameh Islam (Record of Islam)*, Tehran: Amirkabir. [in Farsi]
- Zweig, Stefan. 1951. *Castillo against Calvin or Conscience against Violence*.